

ریشه‌های پیدایش و گسترش تشیع در مازندران*

دکتر علی الله بداشتی

استادیار دانشگاه قم

چکیده

مازندران، سرزمینی کهن از ایران زمین است که در طول تاریخ، فرهنگ‌های مختلفی را تجربه کرده است؛ اما آنچه در این سرزمین پایدار مانده، فرهنگ تشیع است که در این مختصر، ضمن بیان جغرافیای طبیعی، سیاسی و انسانی مازندران و گزارش رویارویی حاکمان طبرستان با حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، به برخی عوامل گرایش مردم به فرهنگ تشیع اشاره شده است؛ از جمله خستگی و دل‌آزردگی مردم از فرهنگ طبقاتی زردشتی؛ دل‌آزردگی و بی‌ رغبتی مردم به فرهنگ حاکمان اهل سنت (امویان و عباسیان)؛ سفر تبلیغی امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام و مالک اشتر و برخی دیگر از اصحاب امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و علویان به طبرستان و...

کلیدواژه‌ها: مازندران، طبرستان، تشیع، علویان، داعی کبیر، داعی صغیر، دیلمیان.

* تاریخ وصول: ۸۶/۲/۱۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۶/۶/۱۹.

مقدمه

حوادث گذشته را از دو حیث می‌توان ملاحظه کرد: یکی از نگاه تاریخی و دیگری از نگاه فلسفی. رویکرد اول، کاری است که غالب گزارش‌نویسان انجام می‌دهند و حوادث گذشته را آن‌گونه که دیده‌اند یا شنیده‌اند یا در نوشته‌های گذشتگان خوانده‌اند، به رشته تحریر درمی‌آورند و آثار تاریخی را به وجود می‌آورند.

در رویکرد دوم، محقق می‌کوشد از مطالعه حوادث تاریخ، علل به وجود آمدن آن حوادث را بررسی کند؛ در این راستا یکی از رویدادهای سترگ تاریخ ایران - که آیین و فرهنگ مردم ایران را به طور اساسی متحول کرد - پذیرش اسلام ایرانیان و در پی آن پذیرش تشیع است که از نگاه فلسفه تاریخ بسیار با اهمیت است.* نگارنده در این مختصر، به بررسی تاریخی اسلام آوردن و تشیع مردم مازندران و علل آن خواهد پرداخت، اما قبل از پرداختن به این مسئله لازم است اشاره‌ای به جغرافیای تاریخی مازندران و آیین آنان در قبل از اسلام و گزارشی از چگونگی ورود اسلام و تشیع به این سرزمین داشته باشیم.

جغرافیای مازندران

مازندران امروزی طبق نقشه جغرافیایی از بهشهر تا رامسر است و مرکز آن ساری و شهرستان‌های آن بهشهر، نکا، ساری، قائم‌شهر، آمل، بابل، بابلسر، محمودآباد، سوادکوه، نور، نوشهر، چالوس، تنکابن و رامسر است (زنده‌دل، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۵).

از نظر حدود جغرافیایی، مازندران منطقه‌ای از شمال ایران است که از شمال به دریای خزر و از جنوب به استان تهران و از شرق به استان گلستان و از غرب به استان گیلان محدود می‌شود؛ و از ویژگی‌های ممیز آن، محدود بودن آن از یک سو

* در فلسفه تاریخ از فلسفه تطورات و تحولات جوامع، یعنی آن چیزی که سبب می‌شود جامعه از نوعی به نوع دیگر متحول شود، بحث می‌شود. (ر.ک به: مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۵، ص ۳۶-۳۷).

ریشه‌های پیدایش و گسترش تشیع در مازندران □ ۱۰۳

(شمال) به دریا و از سوی دیگر (جنوب) به جنگل‌های پوشیده از درخت و کوه‌های صعب‌العبور سلسله جبال البرز است که در نقشه ایران، کاملاً برجسته است، اما از نظر جغرافیای تاریخی آنچه امروز به نام مازندران خوانده می‌شود، طبرستان* قدیم و قسمتی از دیلمان قدیم است.

یا قوت حموی در «معجم البلدان» آورده است: «طبرستان عبارت است از شهرهای وسیع و بسیار که من حیث المجموع بدین نام خوانده شده است... غالب نواحی آن کوهستان است. شهرهای نامی آن دهستان، جرجان** و استرآباد، آمل، ساری، شالوس [چالوس] است» (الحموی، [بی تا] ج ۳، ص ۵۰۲).

وی در ادامه، بعد از ذکر شهرهای سهلی (دشتی) طبرستان شهرهای کوهستانی آن را این‌گونه برشمرده است: «یکی کلار [کلاردشت] است، سپس شهر کوچکی است که سعیدآباد نام دارد؛ پس از آن، شهر رویان [کجور فعلی] و آن بزرگ‌ترین شهرهای کوهستانی طبرستان است» (همان، ص ۵۰۴).

دیلم یا دیلمان، یکی از ولایات بسیار قدیم ایران است. دیلم قسمت کوهستانی گیلان بود که از شمال به گیلان و از شرق به طبرستان و از مغرب به رودبار و آذربایجان و از جنوب به قزوین محدود می‌شد. گفتنی است «حدود العالم»، دیلمان در معنای عام را، ناحیه‌ای دانسته که شرق آن خراسان و مغربش آذربایجان و جنوبش شهرهای جبال و شمالش دریای خزر است (قدیانی، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۵۶).

اما در معنای خاص، آن را ناحیه‌ای میان طبرستان و جبال و گیلان و دریای خزر

* طبرستان، تبرستان، تپورستان یا تاپورستان: سرزمین «تاپور»ها یا تپورها نام قوم قدیمی ساکن آن ناحیت بوده است (دهخدا، ذیل واژه «طبرستان»).

** البته ایشان اضافه می‌کند که: چه بسا باشد جرجان را از توابع خراسان شمارند (همان).

دانسته‌اند. بر اساس گزارش دائرةالمعارف واژه‌های زبان فارسی، نام عام دیلمان مربوط به دوره اقتدار آل بویه در قرن چهارم است که ولایت دیلم همه گیلان، طبرستان و جرجان [گرگان] و قومس [سمنان] را شامل می‌شده است (دهخدا، ذیل مدخل «دیلم»).

در پایان این بخش، گفتنی است نام مازندران نیز نامی قدیمی است که یاقوت حموی در «معجم البلدان» آن را ذکر کرده است و می‌نویسد: طبرستان به مازندران نیز معروف است و نمی‌دانم از چه زمانی مازندران نامیده شد، چون آن را در کتاب‌های قدیمی نیافته‌ایم و تنها از زبان مردم آن دیار شنیده شده است و بی‌شک این دو نام [طبرستان و مازندران] یکی است (حموی، [بی‌تا]، ص ۵۰۲).

این نام در اشعار فردوسی و دیگر شاعران نیز بارها تکرار شده است.

فردوسی ۹۴ بار نام مازندران را در شاهنامه آورده است؛ از جمله در ابیات زیر:

همی گفت خرم ز یاد آن که گفت که مازندران را بهشتی است جفت

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۵۶، بیت ۵۱۳۰)

چنین گفت کز شهر مازندران یکی خوش نوازم ز رامشگران

(همان، ص ۲۵۰، بیت ۴۹۶۸)

که مازندران شاه را یاد باد. همیشه بر و بومش آباد باد

(همان، بیت ۴۹۷۴)

ایشان درباره دیلمان نیز می‌گوید:

سپاهی بیامد ز هر کشوری ز گیلان وز دیلمان لشکری

(همان، ج ۴، ص ۱۸۰۸، بیت ۳۹۸۰۶)

از سوی دیگر طبرستان در زبان شعرای متأخر نیز استعمال شده است.

ملک‌الشعرای بهار در دیوان اشعارش آورده است:

به‌جز از هیرمند و خوزستان طبرستان و دیلم و گرگان

(بهار، ۱۳۵۳، ص ۴۷، بیت ۳)

وی دربارهٔ حملهٔ روس‌ها به طبرستان و دیلمان نیز گفته است:

چون درفتاد غلغله ز آشوب بلشویک اندر ولایت طبرستان و دیلمان

(همان، ص ۸۰، بیت ۷۰)

نتیجه اینکه نام مازندران و طبرستان هر دو بر ناحیه‌ای که ذکر کرده‌ایم، استعمال می‌شده است و دیلمان و طبرستان و جرجان یا گرگان سه منطقه بوده‌اند که گاه تحت یک حکومت و گاه چند حکومت اداره می‌شده است؛ همچنان‌که گاه گرگان تحت حکومت‌های خراسان اراده می‌شد. همچنین گاهی دیلمان و مازندران حکومت‌های محلی مستقلی داشته‌اند.

جغرافیای انسانی (طبرستان و دیلمان)

یاقوت حموی می‌نویسد: «از نواحی طبرستان عالمان بسیاری برخاستند، از سوی دیگر مردم آن بسیار جنگجو بوده‌اند» (الحموی، [بی‌تا]، ص ۵۰۲)؛ چه اینکه در سرسختی و پیکارجویی مردم سرزمین دیلم، یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «این سرزمین و ساکنین سرسخت و پیکارجویش تا قرن سوم هجری به صورت دژی ناگشودنی برای کشورگشایان اموی و عباسی خودنمایی کرد... به همین جهت عرب‌ها در سرسختی و کفر، دیلمان و ترکان را ضرب‌المثل قرار می‌دادند» (شجاع شفیعی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵-۱۱۶ / قدیانی، پیشین).

آیین مردم مازندران قبل از اسلام

بدیهی است که آیین مردم مازندران تا حد زیادی متأثر از آیین پادشاهان ایران و سایر نقاط این سرزمین باشد. به گزارش مورخان «آیین پادشاهان ایران در روزگار ساسانیان کیش زرتشت بود... و در حکومت شاپور دوم، وی آیین زرتشت را در ایران دیانت رسمی کرده است... و از وقتی آیین زرتشت در ایران دین رسمی شد، هرگونه مخالفت یا آن به شدت منع می‌شد... تشکیلات روحانی زرتشتی صورت مرتب یافت و موبدان در امور مملکت قدرت و نفوذی تمام به دست آوردند...» (زرین کوب و دیگران، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳).

در تعلیم زرتشت، قلمرو خیر و شر در همه جهان بین هرمزد و اهریمن مورد تنازع است و این دو گرچه هر دو ازلی هستند، اما سرانجام غلبه نهایی از آن هرمزد است که خیر را ابدی و سرمدی می‌کند.

در آیین زرتشت، انسان آفریده خیر، یعنی هرمزد است و آزادی و اختیار به او داده شده است تا خود هر راه را که می‌خواهد برگزیند. اراده و اختیار ممکن است کفه شر را بالا ببرد یا کفه خیر را سنگین کند... از همین رو او در رستاخیز که فرامی‌رشد، مسئول است و باید حساب کار خویش را پس بدهد. در همین جهان نیز فرشتگانی هستند که در کار و کردار انسان نظارت دارند و هر نیکی و بدی که از انسان سر می‌زند به دقت ثبت می‌کنند و کارنامه اعمال او را می‌نویسند. این مسئولیت او حاصل آزادی و اختیار اوست (همان، ص ۱۸۳-۱۸۴).

گرچه دین رسمی ایران در دوره ساسانی زرتشتی بود، اما آیین‌های دیگر مانند مسیحیت و یهود در بلاد مختلف ایران دیده می‌شد؛ چنان‌که در گزارش‌های تاریخی آمده است: در پایان روزگار ساسانیان آیین [حضرت] عیسی علیه السلام در ایران روز به روز نفوذ بیشتری می‌یافت... و پیروان دین یهود نیز در بلاد مختلف فراوان بودند؛ علاوه بر این ادیان - که منشأ الهی داشتند - ادیان غیر الهی مانند مانی نیز در قسمت‌هایی از

ایران رواج داشت (همان، ص ۱۷۰-۱۷۱).

اما در طبرستان و دیلمان هم گرچه عده‌ای اهل کتاب (یهودی یا مسیحی) بودند* اما غلبه با آیین زرتشت بود؛ چنان‌که یکی از مورخان می‌نویسد:

بی‌گمان مردم نواحی شمال ایران پیش از پذیرش دین مبین اسلام بر آیین زرتشتی و مزدیسنی [مجوس] و آتش‌پرستی بوده‌اند. وجود جایگاه‌ها و آبادی‌هایی که تاکنون هم بعضاً به همان نام‌های باستانی خوانده می‌شدند، مانند «آتشگاه» در غرب شهرستان رشت و شرق فومن و نیز روستای «آتشان» و «مزد داران» در جنوب غربی فیروزکوه و «هزده» که قاعدتاً باید «مزد ده» باشد، در کوهستان جنوبی مازندران بین شهرستان‌های بهشهر و نکا و نیز روستای «مزگا» در شرق شهرستان نوشهر که در اصل «مزدگاه» بوده... را می‌توان دلیل آشکار بر زرتشتی بودن مردم این سامان پیش از اسلام دانست.**

از گزارش‌های فوق استنباط می‌شود که ایرانیان از جمله مردم مازندران (طبرستان) قبل از اسلام غالباً زرتشتی بودند، اما اینکه موحد بودند یا دوگانه‌پرست، محل اختلاف است. طبق برخی مضامین اوستا زرتشتیان «اهورامزدا» را بالاترین قدرت جهان هستی می‌دانستند که توسط موجودات مقدسی به نام «امشاسپندان» جهان را اداره می‌کند. زرتشتیان در برابر

* در حال حاضر وجود کلیسا در مازندران، گویای پیشینه این آیین در این سرزمین است.

** مزدگاه، یعنی جای پرستش... کلمه «Mosque» در انگلیسی به معنای مسجد است و آن دگرگون

شده همین واژه است (شجاع شفیعی، ۱۳۷۷ ش، ص ۳۴).

اهورامزدا و امشاسپندان نیایش می‌کردند و آنها را از آن حیث که شایستگی پرستش و نیایش دارند، ایزدان می‌خوانند (اصفهانی، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۲).

ابراهیم پورداوود که «گات‌ها» کهن‌ترین بخش اوستا را تنظیم کرده است، می‌نویسد: «چیزی که ذرگات‌ها هیچ صحبت آن نیست، منازعات هرمزد و اهریمن است... در سرتاسر گات‌ها اهورامزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و سرچشمه همه خوبی‌ها است؛ در مقابل او آفریدگار یا فاعل شری وجود ندارد. «انگرمینو» که بعدها به مرور ایام، اهریمن گردید و زشتی‌های جهان از قبیل اوست، در مقابل اهورامزدا نیست؛ بلکه در مقابل سپنتامینو است که خرد مقدس باشد (پورداوود، ۱۳۷۸، ص ۷۱-۷۲).

همو در سینیای ۴۴ در توحید و قدرت خدا آورده است: «ای اهورامزدا! کیست پدر راستی؟... کیست آفریننده فرشته مهر و محبت؟...» (همان):

در کنار این عبارت‌های زیبا - که نشان از یگانه‌پرستی آیین زرتشت دارد - عبارت‌هایی راجع به امشاسپندان و سپند مینو (اردیبهشت و خرد و بهمن) آورده‌اند؛ و عباراتی که در تقدیس آتش گفته‌اند، شبهه دوگانه‌پرستی را قوت می‌بخشد؛ مثلاً در اوستا سینیای یکم و دوم، بند ۱۲ و سینیای سوم، بند ۱۴ و سینیای چهارم، بند ۱۷ آمده است: «ما تو را می‌خوانیم، ای آتش! تو را ای پسر اهورامزدا!...» و در سینیای ۲۵، بند ۱۷ آمده است: «آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم... ما همه اقسام آتش را می‌ستاییم» (همان، ص ۱۰۳).

در تحلیل نهایی می‌توان گفت اصل آیین زرتشت یگانه‌پرستی بوده و بیشتر مردم آن دیار به مبدأ و معاد و آزادی اراده انسان اعتقاد داشتند، اما تقدس بخشیدن به نور و روشنایی و خورشید و آتش که مظهر روشنایی بوده‌اند، موجب آن شد که مردم عوام،

خورشید و آتش و آنچه که مظهر نور و روشنایی و خیرات بودند و در مقابل آن، اهریمن و ظلمت را که منشأ شر می‌باشند مستقل بیندارند و از یکتاپرستی منحرف شوند.

تحولات سیاسی طبرستان

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: «بر طبرستان پادشاهان فارسی‌ای که حکومت می‌کردند، آنها را اصبهید [اسپهبد] می‌گفتند. ... وقتی اسلام به ایزان آمد و شهرهای متصل به طبرستان را فتح کردند، با حاکمان طبرستان مصالحه می‌کردند تا اینکه عثمان، سعید بن عاص را در سال ۲۹ (ق. هـ) بر طبرستان گمارد و گفته شده که سعید با آنان چنگید و طمیسه [تمیشه] را فتح کرد و با حاکم جرجان [گرگان] مصالحه کرد. او رویان و دلباوند [دماوند] را نیز فتح کرد و اهل کوهستان به او مالی بخشیدند، اما وقتی معاویه مصقله بن هبیره را والی آنجا کرد، او با ده هزار سپاه روانه آنجا شد و بسیاری از مردم را کشت و ستمگری را از حد گذراند و مردم به دشمنی با او برخاستند و هنگام بازگشت آنها سنگ‌های کوه‌ها [در رویان] را بر سر آنان غلطاندند و بسیاری از سپاه او کشته شدند و مصقله نیز هلاک گردید» (الحموی، [بی‌تا]، ص ۵۰).

برخی مورخان حمله «مصقله» را سال ۴۸ هجری و کشته شدنش را سال ۵۰ نوشته‌اند (شجاع شفیعی، ۱۳۷۷ ش، ص ۵۳-۵۲).

مجدداً در سال ۹۷ هجری، سلیمان بن عبدالملک، حاکم اموی، یزید بن مهلب را والی خراسان کرد. وی نیز در سال ۹۸ (ق. هـ) به سوی گرگان و طبرستان آمد، اسپهبد دیلم با او به نبرد برخاست. سپاه یزید بعد از مدتی نبرد با او صلح کرد.... (الحموی، همان / شجاع شفیعی، همان، ص ۵۷-۵۶).

بعد از انقراض امویان و روی کار آمدن عباسیان، منصور عباسی با حيله‌ای که به

کار برد، طبرستان را فتح کرد و ابوالخضیب مرزوق اولین کسی بود که از جانب بنی عباس حکمران طبرستان شد. او در سال ۱۴۴ (ه. ق.) مسجد جامع ساری را بنیاد نهاد (شجاع شفیعی، همان، ص ۶۳۶۲). حکومت عباسیان گاه با شکست و گاه با پیروزی در مازندران ادامه یافت، اما مردم مازندران هرگز با طوع و رغبت به حکومت عباسیان تن ندادند تا در سال ۱۷۵ هجری اولین خیزش شیعی در دیلمان آغاز شد و یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن [از نوادگان امام حسن مجتبی (ع)] از مزیدان امام جعفر صادق (ع) در این سال پس از شرکت در واقعه «فخ» که به شهادت پسر عمویش حسین بن علی بن حسن بن امام حسن مجتبی (ع) و شماری از یاران او انجامید، از کوفه هجرت کرد و به طالقان [که در آن زمان جزو دیلمان بود] پناهنده شد و بسیاری از مردم دیلمستان با او بیعت کردند و بدین‌گونه شجره طیبه تشیع در دیلمان ریشه گرفت. این واقعه در زمان هارون الرشید رخ داد (همان، ص ۷۵-۷۴ / قهرمانی نژاد، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۸). آخرین والی خراسان در زمان هارون، هرثمه بن اعین بود. هارون در سال ۱۹۳ (ه. ق.) هلاک شد. بعد از او امین به خلافت رسید و مأمون نیز چندی بعد، ادعای خلافت کرد و به مصاف با امین درآمد و طاهر ذوالیمینین، سپاه امین را شکست داد و فرمانده لشکر مأمون شد و بعد از مدتی طاهریان در خراسان و طبرستان به فرمانروایی رسیدند تا اینکه در سال ۲۵۰ (ه. ق.) نهضت شیعیان آغاز شد و علویان در طبرستان به حکومت رسیدند (رک به: شعبانی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۸۲-۱۸۳ / قدیانی، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۵۷). بعد از این مقدمه، به آنچه مقصد اصلی ما در این مقاله است، می‌پردازیم که یکی دست یافتن به اسباب و عواملی است که باعث روگردانی مردم از مذهب زرتشت و اسلام حاکمان اموی و عباسی شد و دیگری اموری است که موجب روی آوردن به اسلام نبوی و تشیع علوی شد.

محققان بسیاری به سؤال اول پاسخ داده‌اند و اغلب، دو دسته از عوامل را برای آن

ذکر کرده‌اند:

۱. عواملی که به وضع دینی و اجتماعی ایران باز می‌گشت؛

۲. عواملی که به ویژگی‌های اسلام مربوط می‌شد.

بسیاری از مورخان برای قسمت اول این پاسخ، چند نکته را بیان کرده‌اند:

الف) امتیاز طبقاتی بین مردم، به گونه‌ای که اشراف و درباریان و روحانیون از بیشترین امتیازات در مالکیت و تعلیم و تربیت برخوردار بودند، اما از پرداخت مالیات معاف و در مقابل، عامه مردم به‌ویژه کشاورزان، از مالکیت و تعلیم و تربیت محروم بودند، با این حال پرداخت مالیات بر عهده آنان بود.

ب) زندگی پرتجمل از آن بزرگان و درباریان بود و در مقابل، فقر و محرومیت نصیب عامه مردم ایران.

ج) حاکمان از بالاترین مقامات تا پایین، در تعدی بر مردم هم‌داستان بودند؛ در این میان روحانیون زرتشتی به جای آنکه پناه مردم ستم‌دیده و بیستاز آنان در برکنند کاخ ستم باشند، بر عکس در کنار حاکمان و برخوردار از همان امتیازات بودند که اینها زمینه‌های گریز از مذهب حاکم و بیزاری از حاکمان را فراهم آورد (اصفهان، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۴۵-۱۵۲)؛ چنان‌که رابینو در تشریح مردم آمل به اسلام می‌نویسد: «وقتی عمر بن علا امل را تصرف کرد، مردم که از گستاخی و جور سپهبد به ستوه آمده بودند، دسته دسته به دین اسلام درآمدند» (رابینو، ۱۳۴۳، ص ۳۹).

در پاسخ قسمت دوم می‌توان گفت: سادگی و بی‌پیرایگی مسلمانان اولیه و بشارت برقراری مساوات و عدل و شعار توحید که تمایل فطری انسان‌های پاک‌نهاد است، موجب شد ایرانیان به اسلام بگردند؛ چنان‌که یکی از محققان در این باره می‌نویسد: «مردم ایران آیین اسلام را نوید و بشارتی یافتند و در بسط و پیشرفت آن همت گماشتند و شکست نهبانند [جنگ قادسیه] را پیروزی ایمان و عدالت بر فساد و ظلم

شمردند» (نبی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱، ص ۱۲).

این نکته نیز گفتنی است که برخی از انسان‌های پاک‌فطرت جویای حقیقت، چون سلمان فارسی قبل از ورود اسمی اسلام به ایران، دشت‌ها و کوه‌ها را پشت سر نهادند تا مناره توحید و نماد هدایت انسان، یعنی پیامبر بزرگ اسلام را در سرزمین‌های تفتیده عربستان پیدا کردند و سر بر آستان عبودیت نهاده و افتخار سلمان محمدی را برای همیشه تاریخ برای خود و ملت ایران کسب کردند.

علل گرایش به تشیع

در مقدمه بحث دو سؤال طرح کردیم. سؤال اول در علل روی آوردن مردم ایران از جمله مردم مازندران به اسلام و سؤال دوم در علل روی آوردن آنان به تشیع بود؛ اما در پاسخ به سؤال دوم و اینکه چرا اغلب مردم طبرستان از همان روز نخست که اسلام را پذیرفتند، به مذهب تشیع گراییدند، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. سفر تبلیغی امام حسن مجتبی علیه السلام و مالک اشتر و عبدالله بن عمر و قثم بن العباس (میثم بن العاص) به طبرستان.

یکی از اسناد معتبر این گزارش تاریخی، کتاب سید ظهیرالدین مرعشی، مورخ قرن نهم هجری است که رابینو نیز در سفرنامه خویش آن را تأیید و گزارش کرده است و به نقل از سید ظهیرالدین می‌نویسد: «نخستین علمدار اسلام که به مازندران آمده بود، حسن بن علی علیه السلام بود که عبدالله بن عمر، مالک بن الحارث الاشتر و قثم بن العباس (میثم بن العاص) با او همراهی می‌کردند» (رابینو، ۱۳۴۳، ص ۳۹ / ملک پور، ۱۳۷۸، ص ۸۰).

این واقعه در زمان خلافت عمر اتفاق افتاد. بدیهی است اگر این گزارش پذیرفته شود، اولین مشعل تشیع علوی به دست امام حسن مجتبی علیه السلام در این سرزمین

برافروخته شده است.

۲. کسانی که از سوی حاکمان بنی امیه و بنی عباس در آن نواحی به حکومت می‌رسیدند، چهره واقعی حکومت‌شان با حاکمان پیشین تفاوتی نداشت و ظلم و تعدی و تبعیض را همچون حاکمان گذشته، بیشه خود ساخته بودند؛ چنان‌که یکی از محققان می‌نویسد: «مردم ایران، اسلام را نوید بشارتی یافتند...؛ اما دیری نپایید که فاتحان عرب به اصول اسلام بی‌اعتنا شدند و بر مردم ایران در هر شهر و دهی ستم نمودند. [اینجاست که] ایرانیان تشنه عدالت اسلامی به سراغ مسلمانان حقیقی رفتند و اسلام واقعی را در سیمای علی علیه السلام یافتند و شیفته عدالت او شدند و از طرفداران او که همان علویان باشند، حمایت کردند...» (نبی، ۱۳۶۷ ش، ج ۱، ص ۱۲-۱۳).

۳. مهاجرت علویان به خطه طبرستان. به گزارش برخی از مورخان، بعد از شهادت زید بن علی بن زین العابدین و تعقیب و سختگیری حاکمان اموی و بعد عباسی بر علویان، بسیاری از سادات علوی از مراکز حکومت کوچ کردند و به مناطق کوهستانی مازندران و سایر بلاد پناهنده شدند تا از ستم حاکمان در امان باشند؛ از سوی دیگر در زمان حکومت مأمون، بسیاری از سادات به تبع امام رضا علیه السلام از سرزمین‌های عربستان و عراق به سوی خراسان روی آوردند، اما وقتی فهمیدند مأمون با امام هشتم علیه السلام خصومت ورزیده و آن حضرت را به شهادت رسانید، از خراسان به مناطق کوهستانی طبرستان کوچ کردند (مرعی، ۱۳۵۰ م / ۱۲۶۶ ق، ص ۲۷۷)؛ البته این مهاجرت، به همین جا ختم نشد، بلکه خصومت متوکل عباسی با فرزندان فاطمه علیها السلام نیز عامل مهمی برای مهاجرت آنان از مدینه و عراق به سوی ایران به ویژه طبرستان و دیلمان بوده است. طبیعی است حضور علویان مخالف مذهب رسمی، یعنی تسنن و تبلیغ آنان برای مذهب تشیع، نقش مهمی در گرایش مردم طبرستان به تشیع داشته است؛ حضور آنان زمینه‌های قیام علیه حاکمان جور را فراهم می‌ساخت.

۴. قیام‌های علویان علیه حاکمان جور بنی‌عباس. حاکمانی که از سوی خلفای عباسی در نقاط مختلف ایران از جمله طبرستان بودند، بر مردم ظلم بی‌حد روا می‌داشتند؛ از این رو مردم به عدل سادات پناه می‌جستند و با ایشان بیعت می‌کردند و آنها را والی و حاکم خود می‌گردانیدند. تا علیه حاکمان جور قیام کنند و عدالت را حاکم گردانند.

اولین سیدی که در طبرستان خروج کرد و به برپایی حکومت علوی اقدام نمود: حسن بن زید بن اسماعیل بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب، مشهور به داعی کبیر است. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که حسن بن زید با مقدماتی از ری برای رهانیدن مردم از والیان ستم‌پیشه عباسی به طبرستان و رویان دعوت شد. چون ستم محمد بن اوس حاکم منطقه رویان به غایت رسید، مردم آن دیار دست تظلم بر آورده، نزد سادات می‌رفتند و فریاد می‌کردند که ما را از دست این ظالم خلاصی باید داد. در کجور، سیدی بود به نام محمد بن ابراهیم، مشهور به سید محمد کیا. مردم نزد سید محمد آمدند تا با او برای رفع ظلم محمد بن اوس و اقامه عدل بیعت کنند، سید محمد فرمود: «مرا اهلیت این کار نیست. اگر در این سخن راست می‌گویید مرا دامادی است در ری که شایسته این مهم است. او را دعوت می‌کنم» (مرعشی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۷).

سید محمد، نامه‌ای به حسن بن زید (داعی کبیر) فرستاد. او دعوت را اجابت نمود و قاصدی برای اخذ بیعت مردم فرستاد. عبدالله بن سعید و عبدالکریم با رؤسای قلعه کلار (کلاردشت) و کلارستاق، روز سه‌شنبه بیست و پنجم رمضان ۲۵۰ (ه. ق) به سعیدآباد آمدند و بر اقامه کتاب‌الله و سنت رسول‌الله و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند. سید حسن داعی کبیر روز ۲۷ رمضان به کجور وارد شد و جعفر بن محمد بن رستم را حاکم کلار (کلاردشت) کرد (همان، ص ۲۸۱-۲۸۳).

البته گفتنی است محمد بن رستم کلاری (کلاردشتی) و محمد بن شهریار

روایانی در آوردن داعی کبیر به طبرستان و رویان نقش به‌سزایی داشتند. بعد از آنکه حسن بن زید در سعیدآباد مستقر شد، اصفهبدان طبرستان از قبیل پادوسبان و مصغان و یجین و خورشید بن خنیف و جنان بن رستم و پادوسبان کردزاد، با ارسال نامه‌هایی موافقت خویش را با ایشان اظهار کردند.

نکته‌ای که در اینجا لازم به بحث و بررسی است، اینکه برخی از مورخان مذهب رایج مردم طبرستان را «زیدیه» دانسته‌اند؛ چنان‌که یعقوب آژند می‌نویسد: «زمانی که علویان بر قسمتی از مازندران مسلط شدند، مذهب تشیع به‌خصوص مذهب زیدیه توسعه زیادی یافت» (آژند، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۴۶).

همچنین عبدالرفیع حقیقت می‌نویسد: «زیدیه در قرن سوم و چهارم با تأسیس دولت علویان در طبرستان موفق شدند ساکنان مازندران و گیلان را به استثنای عدّه معدودی به مذهب زیدیه در آورند» (حقیقت، ۱۳۵۷ ش، ص ۲۸۸). ایشان همچنین داعی کبیر را از امامان زیدیه دانسته است (همان، ص ۴۰۰).

منوچهر ستوده نیز در کتاب خویش، دلیل زیدی بودن اهالی چالوس و کلارستاق را بیعت آنان با حسن بن زید داعی کبیر می‌داند (ستوده، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۱۰۲).

اما اگر با دقت بیشتری تاریخ را ورق بزنیم، بی‌اساس بودن این ادعاها روشن خواهد شد؛ چراکه اولاً سید ظهیرالدین مرعشی، محقق و مورخ قرن نهم اشاره‌ای به زیدی بودن حسن بن زید و دعوت مردم طبرستان به زیدیه توسط ایشان نمی‌کند؛ ثانیاً عالم محقق حاج شیخ محمد مهدوی سعیدی نجفی لاهیجانی، تحقیق جامعی در کتاب «سادات متقدمه گیلان و دیلمان» در زمینه مذهب داعی کبیر انجام داده است که بر امامی بودن داعی کبیر دلالت دارد. او چند دلیل بر مدعای خویش اقامه می‌کند؛ از جمله:

الف) حسن بن زید فرزند زید بن علی بن حسین نیست، بلکه نسبتش از ناحیه پدر

به امام حسن مجتبی علیه السلام و از ناحیه مادر به امام حسین علیه السلام می‌رسند؛ چنان‌که مهدوی می‌نویسد: «این شخص (داعی کبیر) یقیناً از طرف پدر، حسنی و از سلاله اوست، نه آنکه حسینی باشد و از طرف مادر حسینی است... از طرف پدر با پنج واسطه به حسن بن علی علیه السلام و از طرف مادر با چهار واسطه به علی بن حسین علیه السلام می‌رسد» (مهدوی سعیدی، [بی تا]، ص ۲۴۱).

ب) نامه‌هایی از حسن بن زید داعی کبیر به دوستانش ارسال شده است که در آن، امر به ملازمت با امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. اگر او خود را امام زیدیه می‌دانست، پس چطور به دوستانش امر می‌کند که با امام العظیم البرکة الصادق الوعد الامام حسن عسکری علیه السلام ملازمت کنند؟ این نامه دلیل بر آن است که او امام حسن عسکری را امام «واجب الاطاعة و الانقیاد» می‌دانست (همان، ص ۲۴۵).

ج) تألیفاتی که از حسن بن زید (داعی کبیر) بز جای مانده، دلالت بر امامی بودن ایشان دارد؛ چنان‌که ابن ندیم در «الفهرست» برای حسن بن زید تألیفاتی نظیر «البيان» و کتاب «الحجة فی الامامة» بر شمرده است.

د) نامه‌هایی که از سوی او به مناطق تحت ولایتش ارسال شده، شعارهای تشیع را منتشر ساخته است؛ چنان‌که امر کرده بود جمله «حی علی خیر العمل» را در اذان بگویند؛ و جهر به «بسم الله» و اخذ اصول و فروع دین از امیرمؤمنان علیه السلام نمایند. و اظهار فضیلت او بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر همه امت کنند؛ و اینها دلالت بر امامی بودن او دارد (همان، ص ۲۶۱).

رایینو نیز در گزارش خود می‌نویسد: «وقتی اقتدار حسن بن زید (۲۵۰-۲۷۰) کاملاً پایدار شد، اعلامیه‌ای به تمام نواحی طبرستان صادر کرد مبنی بر اینکه جمله «حی علی خیر العمل» شیعیان را به دعای نماز (اذان) اضافه کنند و بسم الله را در نماز به صدای بلند ادا کنند» (رایینو، ۱۳۴۳، ص ۳۹).

ه) بزرگانی از علمای شیعه، بر امامی بودن او شهادت داده‌اند؛ از جمله آنها، یکی صاحب ریاض‌العلماست که او را از علمای بزرگ شیعه دانسته‌اند (مه‌دوی سعیدی، [بی‌تا]، ص ۲۶۱) و دیگر قاضی نورالله شوشتری است که در «مجالس المؤمنین» او را مبلغ تشیع و احیاگر امر به معروف و نهی از منکر دانسته است (همان، ص ۲۶۶).

خلاصه اینکه داعی کبیر به گزارش بسیاری از مورخان، فردی امامی‌مذهب و شجاع و دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده، فقیه، عالم و فاضل بوده است و به همین دلیل لقب «داعی الی الحق» را به او داده‌اند.

بعد از وفات داعی کبیر در سال ۲۷۰ هـ. ق) فرد دیگری که در گسترش تشیع در گیلان و دیلمان و طبرستان نقش به‌سزایی داشت، ابومحمد حسن بن علی بن حسن بن عمر الاشرف بن علی زین‌العابدین، مشهور به ناصرالحق و ناصر کبیر است که سیزده سال در گیلان و دیلمان ماند و جمع کثیری از مجوسیان (زرتشتیان) به دعوت او مسلمان شدند. او از علمای امامیه بود نه زیدی. او در مجموع ۲۷ سال (۲۷۸-۳۰۴ هـ. ق) به تعلیم و ارشاد مردم مشغول بود و قلمرو حکومت او از سفیدرود گیلان تا امل طبرستان ذکر شده است و عصر او عصر علم و فضل، فقه و دانش بود و در رواج تشیع بسیار نقش داشت (همان، ص ۳۵۱).

حادثه مهم زمان ولایت ناصر کبیر این است که دین اسلام و مذهب تشیع در زمان او مذهب رسمی این بلاد گردید.

یکی دیگر از بزرگان علوی - که در رواج تشیع در دیلمان و طبرستان نقش عمده داشت - حسن بن قاسم، مشهور به داعی صغیر است که بعد از فوت ناصر کبیر در سال ۳۰۴ هـ. ق) زمام امور را در این نواحی به‌دست گرفت. حادثه قابل توجه دوره زمامداری او این است که: بعد از آنکه از سوی رافع بن هرثمه امیر خراسان، مورد تعقیب قرار گرفت، از امل به کجور و از آنجا به دیلمستان رفت و لشکر دیلمستان را

جمع کرد و مردم کلار (کلاردشت) را دعوت نمود تا به او بپیوندند. مردم اجابت کردند و او را در این مصاف یاری دادند.

یکی دیگر از بزرگان علوی و مروج مذهب تشیع، سید حسن مشهور به ناصر صغیر است که از سال ۴۳۲ تا ۴۷۲ در گیلان و مازندران سیادت روحانی و علمی داشت. او شاعری فصیح و بلیغ بود و در رثای اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه فضیلت و برتری علی علیه‌السلام و نقض مخالفین، اشعار بسیار سروده است؛ همچنین او نسبت به فقرا و ایتم بسیار رئوف و مهربان و نسبت به ظالمان چون شمشیری برنده بود (همان، ص ۱۱۵-۱۴).

خلاصه اینکه قیام سادات علوی در طبرستان و رویان و حکومت آنها در آن نواحی نقش مهمی در گرایش مردم این منطقه به تشیع داشته است.

۵. حضور عالمان شیعه در دیلمان و طبرستان، فعالیت‌های فکری و فرهنگی عالمان شیعه، مناسب‌ترین وسیله‌ای بود که باعث شد مردم این مناطق از آیین زرتشت و اسلام و تسنن و سایر فرق دست بکشند و به مذهب ائمه اثنی عشری روی آوردند.

ائمه هدی علیهم‌السلام در عصر خودشان شاگردانی تربیت نموده بودند و به مناطق مختلف برای تبلیغ اسلام واقعی، یعنی مذهب امامیه می‌فرستادند و این نهضت فکری بعد از عصر حضور ائمه، یعنی در زمان غیبت کبرای امام عصر (عج) نیز ادامه یافت. از مراکز مهم تبلیغ مذهب امامیه، ابتدا کوفه و بعد قم و خراسان و ماوراءالنهر بود. علاوه بر مراکز مذکور در طبرستان نیز از همان زمان‌های نخست، علمای شیعه مذهب وجود داشتند (حقیقت، ۱۳۵۶ ش، ج ۱، ص ۲۴۸). عالمانی چون سید ناصر کبیر (ناصرالحق) که سیزده سال قبل از آنکه منصب ولایت سیاسی داشته باشد، به تبلیغ تشیع مشغول بود و ناصر صغیر که در بنای مسجد و تربیت حافظان قرآن بسیار

همت داشت (مهدوی، [بی تا]، ۵۹۶). بعد از درگذشت ناصر صغیر در سال ۴۷۲ (ه. ق) زعامت فکری مردم طبرستان و دیلمان بر عهده عالم ربانی، سید هادی حقیبی حسینی قرار گرفت که عالمی پرهیزگار و زاهد و با ورع بود و تمام علمای گیلان و دیلمان با او بیعت کردند. او در اقامه دین و تشیید احکام سیدالمرسلین و قطع ضرر ظالمین و ابنیه مفسدین بسیار جدی بود و سرانجام در رجب ۴۹۰ (ه. ق) در کجور به دست ملاحده باطنیه به شهادت رسید و جسدش را به کلار حمل کردند و در قریه حَسَکَر (حسنکیف) دفن کردند که نزدیک به هزار سال است زیارتگاه مشتاقان خاندان علم و عصمت است.

از علمای دیگر که بیشتر در منطقه امل و اطراف آن تا حدود رویان فعالیت داشتند، خاندان سادات مرعشی به ویژه سید قوام‌الدین مرعشی است که مرجعیت مردم امل را بر عهده داشت. او از دو جهت مردم را تعلیم می‌داد: هم از بعد معنوی و هم از بعد دنیوی. ویژگی بعد معنوی تعلیم او، اعتقاد به تشیع اثنی عشری است و ویژگی جهت دنیوی تعلیم وی، عدم جدایی دین و دولت بود. و به پیروانش موعظه کرد که در قلع و قمع متمردان دین و حاکمان ستم‌پیشه بکوشند (اژند، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷۵-۲۷۶).

از علمای دیگری که در این راستا، لازم به یادآوری می‌باشند، شیخ خلیفه، رهبر فکری سربداران است که از اهالی مازندران بود. او مردی متقی و حافظ قرآن و پایگاه تبلیغش مسجد بود. او به پیروی از ائمه اطهار علیهم‌السلام مبارزه با فسق و فجور، یعنی فاجران و فاسقان را تبلیغ می‌کرد؛ به هر حال در طول تاریخ در این سرزمین، عالمان بسیاری بودند که از مکتب راستین تشیع در این سرزمین پاسداری می‌کردند و به تربیت دینی مردم همت می‌گماردند که برای این منظور، مکتب‌ها و مدرسه‌ها را دایر کردند؛ چه اینکه قبلاً اشاره

کردیم یا قوت حموی (پیشین، ص ۵۰۲) می‌نویسد از نواحی طبرستان، عالمان بسیاری برخاستند.

۶: حکومت شیعی دیلمیان. یکی دیگر از عوامل نضج شیعه در گیلان و مازندران را می‌توان حکومت آل بویه دانست؛ چنان‌که یکی از مورخان می‌نویسد: «آل بویه که از دیلم (دیلمان) برخاستند، از ابتدای امر شیعه بودند و تا آخر بر این عقیده پا بر جا ماندند... و توانستند مخالفت سنیان را در مقابل تبلیغات شیعیان سخت محدود کنند؛ [ضمن آنکه توانستند] در بین‌النهرین و ایران، اعیاد و سوگواری‌های شیعیان مانند عاشورا و عید غدیر را [به عنوان] روز عزای و عید عمومی، رایج سازند» (حقیقت، ۱۳۵۷ ش، ج ۲، ص ۲۳۳-۲۳۵).

علاوه بر اینها، قاضی القضاة دربار آل بویه، یکی از نجای شیعی بود که در خودآگاهی و امنیت یافتن شیعیان تأثیر زیادی داشت؛ تا جایی که از سال ۳۳۳ (ه. ق) اقرار به مذهب تشیع به طور علنی ممکن شد و از انتشار عقاید شیعه جلوگیری به عمل نیامد (همان). شیخ مفید (ره) از علمای اسلام، در زمان آل بویه می‌زیست که به پشتوانه او قدرت شیعه روزافزون گشت (همان، ج ۱، ص ۲۴۸).

۷. تشیع برخی اسپهبدان. گرچه اسپهبدان دیلمان و طبرستان تا سال‌های طولانی، تابعیت حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را نپذیرفتند و در این راه بسیار مبارزه کردند، اما وقتی اسلام آوردند، از ابتدا تشیع را پذیرفتند و این درگرایش سایر مردم به تشیع و بسترسازی تبلیغ تشیع برای علویان و عالمان شیعی بسیار مؤثر بوده است؛ چنان‌که شیخ محمود مهدوی می‌نویسد: «اصفهبندان مازندران در اوایل که اسلام را قبول کردند، شیعه بودند و به اولاد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتقاد داشتند. سادات را در این مملکت مقام آسان‌تر بود» (مهدوی سعیدی، [بی‌تا]، ص ۲۷۷).

در سنه ۲۵۰ (ه. ق) وقتی داعی کبیر به سعیدآباد فرود آمد - همان‌گونه

که ذکر شد - اصفهبدان طبرستان از قبیل پادوسبان و مصغان و دیگران با او موافقت کردند و محبت خویش را کتباً به داعی کبیر اعلام داشتند (مرعشی، ۱۸۵۰ م / ۱۲۶۶ ق، ص ۲۸۴).

۸. اختلاف در خاندان عباسی. بعد از هارون الرشید اولین اختلاف بین امین و مأمون در حکومت بنی‌عباس ظاهر شد و بعد از متوکل مجدداً فرزندانش بزای تصاحب مقام خلافت به جان هم افتادند و این اختلافات موجب ضعف خلافت غصبانه بنی‌عباس و قوت مخالفان شد؛ چنان‌که سید ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد: «چون متوکل عباسی از دنیا رفت... فرزندان ایشان بر هم آمدند و تفرقه میان ایشان ظاهر گشت، سادات از اطراف خروج کردند...» (همان، ص ۲۷۸).

خروج سادات زمینه‌های قیام‌های بعدی شیعیان را فراهم کرد تا اینکه دیلمیان در دیلمان و طبرستان حکومت شیعی تشکیل دادند.

۹. نهضت‌های شیعی. این نهضت‌ها که بیشتر در خراسان و مازندران شکل گرفت، در تحکیم موقعیت سیاسی تشیع بسیار با اهمیت بودند. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۹-۱. **حروفیان:** این جنبش تحت تأثیر مکتب تشیع و دولت علویان و بد رهبری فضل‌الله نعیمی استرآبادی که تربیت‌یافته مکتب تشیع و بازمانده سلاله فکری دولت ملی علوی مازندران بود، شکل گرفت. او با اعتقاد به آزاداندیشی و مردم‌گرایی، یک سلسله فعالیت‌های فکری و سیاسی را شروع کرد و از مازندران به خراسان و از آنجا به آذربایجان سفر نمود. او در تمام این مدت، مردم را از مفاسد اجتماعی و مظالم سیاسی حاکمان آگاه می‌کرد و آنان را بر ضد حکومت امیر تیمور مستبد می‌شورانید (حقیقت، همان، ص ۲۹۶-۲۹۷).

۹-۲. **سربداران:** یکی دیگر از نهضت‌ها، نهضت سربداران است که تحت رهبری

فکری شنیخ خلیفه پدید آمد. او از علمای مازندران بود که در مسجد، حدیث دنیا می‌گفت؛ یعنی مردم را علیه ظلم و جور برمی‌انگیخت (اژند، ۱۳۶۳، ش، ص ۷۷). به هر حال قیام سربداران از صفحات زرین تاریخ تشیع است که در مقابل حاکمان جور و بیگانگان صورت گرفت و موجب نضح شیعه علوی گردید.

۹-۳. **زیدیه:** یکی دیگر از نهضت‌های مسلحانه و نجله‌های کلامی طبرستان و دیلمان، نجله زیدیه است که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم. بسیاری از مورخان، مذهب مردم طبرستان را در آغاز، زیدیه دانستند؛ گرچه مستندات برخی از آنها که علت زیدی بودن مردم این مناطق را حکومت داعی کبیر دانستند، صحیح نیست؛ چون ثابت کردیم داعی کبیر از علمای امامیه بود؛ اما در هر حال نمی‌توان انکار کرد که حداقل در برهه‌ای از زمان، مذهب زیدیه در دیلمان و طبرستان طرفدارانی داشت و یکی از علت‌های آن، قیام و شهادت یحیی بن زید می‌باشد؛ چه اینکه یحیی آنقدر در میان مردم خراسان محبوب بود که در سال ۱۲۵ که سال شهادت او به دست امویان است، هر نوزادی از خراسان و اطراف آن زاده شد، نامش را یحیی گذاشتند* (معروف الحسینی، ۱۳۷۹، ص ۶۲۵ / وحید دامغانی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۵). و دلیل دیگر، مهاجرت پیروان زید بن علی به این مناطق بعد از شهادت حضرت زید و فرزندش یحیی** است؛ چرا که حکومت بنی‌امیه هر جا طرفداران زید بن علی را می‌یافت یا می‌کشت یا به زندان می‌افکند؛ و این باعث شد

* گفتنی است خراسان در آن دوره، یکی از ایالت‌های بزرگ کشور اسلامی بود (شُرَاب، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱).

** به گزارش وحید دامغانی بدن مبارک یحیی در جوزجان [گرگان] به دار آویخته شد و ابومسلم خراسانی وقتی بر امویان مسلط شد، بدن یحیی را از دار فرود آورد و با اصحابش بر او نماز خواند و در همان جا دفنش کرد.

اینان به این مناطق پناهنده شوند و به تبلیغ شیعه زیدی در میان اهالی این دیار بپردازند.

۹-۴. اسماعیلیان: بعضی از مورخان از حضور اسماعیلیان در مازندران نیز خبر داده‌اند؛ چنان‌که یعقوب آژند می‌نویسد: «در قرن دوم هجری علاوه بر زیدیان تعدادی از پیروان مذهب اسماعیلیه نیز در مازندران وجود داشتند که در واقع شیعیان هفت امامی بودند (آژند، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۴۶).

برخی از محققان، مانند محمد مهدی لاهیجانی قتل سید هادی حقیقی حسینی (۴۹۰ ه. ق) زغیم مردم گیلان و دیلمان و غرب مازندران را به دست طرفداران حسن صباح دانسته‌اند (مهدوی، [بی‌تا]، ص ۵۹۷) و این نشان از حضور و فعالیت اسماعیلیان و مریدان حسن صباح در منطقه دیلمان و سایر قلاع البرز در نواحی کوهستانی و بعضاً مناطق رویان و کلاردشت و تنکابن دارد.

سرانجام از میان همه فرقه‌ها مکتب شیعه دوازده امامی بود که توانست در اعماق جان مردم نفوذ کند و راسخ بماند و عشق اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را در قلوب مردم پاک‌فطرت این سرزمین پایدار نماید و این بزرگ‌ترین نعمتی است که خدای تعالی علاوه بر نعمت‌های بی‌نظیر طبیعی به این مردم بخشیده است.

نتیجه

خداپرستی از دیرباز، همانند بسیاری از مناطق دیگر، فطری مردم سرزمین مازندران بوده است که با ظهور مشعل هدایت اسلام، ایمان راستین به خدای سبحان و شریعت محمدی و امامت علوی و مذهب جعفری و انتظار مهدوی از خصوصیات بارز این سرزمین گشته است. امید است نسل امروز، این فرهنگ اصیل را که ریشه در اعماق تاریخ دارد، پاسداری نموده و آن را به ثمن بخش زرق و برق تجددگرایی و غرب‌زدگی

نفروشد تا عزت و سربلندی دنیا و آخرت نصیب‌شان گردد.

خداوندا ما را همواره به اسلام راستین محمدی - که تجلی در امامت و عدالت علوی و فقه پویای جعفری و انتظار سبز مهدوی دارد - پایدار بدار و قلب‌های ما را بعد از آنکه هدایت‌مان کردی، به باطل متمایل مکن که تو بهترین بخشنده‌ای و بهترین نعمت‌ها را به بندگان شایسته‌ات می‌بخشی.

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»

(آل عمران: ۸).

منابع

۱. آژند، یعقوب؛ قیام شیعی سریداران؛ تهران: گستره تاریخ نهضت‌های فکری، ۱۳۶۳ ش.
۲. اصفهانی، رضا؛ ایران از زرتشت تا قیام‌های ایرانی؛ تهران: الهام، ۱۳۶۶ ش.
۳. الحموی، یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان؛ ج ۳، [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۴. پورداوود، ابراهیم؛ گات‌ها (کهن‌ترین بخش اوستا)؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۸..
۵. حقیقت، عبدالرفیع؛ تاریخ نهضت‌های فکری ایران؛ تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ج ۱، ۱۳۵۶، ج ۲، ۱۳۵۷ ش.
۶. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه (لوح فشرده)؛ ویراست دوم.
۷. رایینو؛ مازندران و استرآباد؛ ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین و دیگران؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۹. زنده‌دل، حسن؛ استان مازندران؛ تهران: ایرانگردان، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. ستوده، منوچهر؛ از آستارا تا استرآباد؛ ج ۳، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، [بی‌تا].
۱۱. شجاع شفیعی، محمدمهدی؛ تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۳۷۷ ش.
۱۲. شَرَّاب، محمّد حسن؛ فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره نبوی؛ ترجمه حمیدرضا شیخی و محمدرضا نعمتی؛ قم: مشعر، ۱۳۸۳ ش.
۱۳. شرکت مؤلفان و مترجمان؛ تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان؛ تهران، [بی‌نا]، ۱۳۵۷ ش.
۱۴. شعبانی، رضا؛ گزیده تاریخ ایران؛ تهران: الهدی، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه؛ تصحیح مصطفی صیحونی؛ تهران: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰.
۱۶. قدیانی، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از ظهور اسلام تا پایان سامانیان؛ تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. قهرمانی نژاد، بهاء‌الدین؛ علویان طبرستان؛ قم: نورالسنجد، ۱۳۷۸ ش.

۱۸. مرعشی، سیدظهیرالدین؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران؛ به اهتمام برنهارد دارن؛ پترزبورگ؛ ۱۸۵۰ م / ۱۲۶۶ ق، تهران: ۱۳۶۳ ش.
۱۹. معروف الحسنی، هاشم؛ جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام؛ سیدمحمد صادق عارف؛ مشهد؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی. ۱۳۷۹ ش.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار: فلسفه تاریخ؛ ج ۱۵، تهران: صدرا، ۱۳۸۳.
۲۱. ملک الشعرای بهار، محمدتقی؛ دیوان؛ تصحیح مهرداد بهار؛ تهران، [بی‌تا]، ۱۳۵۳.
۲۲. ملکپور، علی؛ کلاردشت (جغرافیا، تاریخ و فرهنگ)؛ تهران: کارآفرینان، ۱۳۷۸.
۲۳. مهدوی سعیدی، محمد؛ سادات متقدمه گیلان و دیلمان؛ [بی‌جا]، [بی‌تا]، [بی‌تا].
۲۴. نبی، ابوالفضل؛ نهفته‌های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران؛ ج ۱، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷ ش.
۲۵. وحید دانغانی، ابراهیم؛ پیکار مقدس حضرت زید بن علی و فرزندان: تهران: رودکی، ۱۳۶۱.